



دوفصلنامه علمی پژوهش‌های علوم عقلی

سال دوم، شماره اول (دوم پیاپی)، بهار و تابستان ۱۴۰۴

ISSN: 3060-849X | EISSN: 3092-6726

مقاله ترویجی

هستی‌شناسی سلبی و راه حل مسئله «سازنده‌های صدق» برای قضایای کاذب و سالبه در اندیشه امام خمینی رحمته‌الله علیه و تطبیق با فلسفه تحلیلی معاصر

محمد امین افضل زاده^۱



چکیده

این مقاله به بررسی راه حل نوآورانه امام خمینی برای معضل تاریخی سازنده‌های صدق در قضایای سالبه می‌پردازد. نظریه مطابقت با چالش تبیین صدق گزاره‌های سلبی مانند «سقراط پرواز نمی‌کند» مواجه است که به پذیرش واقعیات منفی یا راه حل‌های پیچیده متافیزیکی منجر شده است. امام خمینی با ارائه مفهوم «خلو صفحه الواقع» راه حلی کم هزینه و انسجام یافته عرضه می‌کند که بر اساس آن، صدق گزاره‌های سالبه نه ناشی از وجود امور عدمی، بلکه نتیجه خالی بودن بستر کاملاً ایجابی واقعیت از محکی گزاره است. این نظریه با بازتعریف ساختار قضیه و جایگزینی «هوهویت» به جای «نسبت حکمیه» در گزاره‌های بنیادین، و با تأکید بر «حکایت تصدیق» به عنوان ملاک صدق، از افزایش موجوداتی با وجود فرضی جلوگیری می‌کند. این نظریه ریشه در اصول حکمت متعالیه مانند اصالت وجود و نیز عرفان نظری دارد و نشان می‌دهد که چگونه این دیدگاه از عهده تبیین صدق گزاره‌های مربوط به معدومات و ممتنعات برمی‌آید. در مقایسه تطبیقی با نظریه‌های معاصر مانند حذف‌گرایی آرمسترانگ و نظریه ناسازگاری، مزایای رویکرد امام خمینی در حفظ انسجام متافیزیکی و پرهیز از پیچیدگی‌های غیرضروری آشکار می‌شود. این پژوهش با روش تحلیلی - متنی نشان می‌دهد که نظریه امام خمینی نه تنها راه حلی کارآمد برای بحرانی تاریخی در فلسفه اسلامی و غربی ارائه می‌دهد، بلکه الگویی از متافیزیک کمینه‌گرا به معنای پرهیز از وجودات فرضی و نظام‌مند را عرضه می‌کند که قابلیت گفتگو با مباحث معاصر فلسفه تحلیلی را داراست.

واژگان کلیدی: سازنده صدق، قضایای سالبه، واقعیات منفی، امام خمینی، هستی‌شناسی سلبی، خلو صفحه الواقع، هوهویت، نظریه مطابقت.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۶

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۵

afzalzadeh1@gmail.com

۱. دانش آموخته سطح چهار رشته تخصصی حکمت و کلام اسلامی حوزه علمیه خراسان رضوی، ایران.

بحران تاریخی سازنده‌های صدق

نظریه مطابقت یکی از مشهورترین نظریات در باب صدق و کذب قضایا است که صدق را به معنای تطابق اندیشه یا گزارش با واقعیت می‌داند. مطابق این نظریه، هر باوری هنگامی صادق است که تصورات و مفاهیم مندرج در آن با حقایق عینی واقعیات بیرونی تطابق داشته باشد؛ به عبارتی، گزاره‌ای صادق است که با واقع مطابقت داشته باشد. در فلسفه اسلامی، ضمن بررسی مطابقت، به تطبیق آن گزاره با واقع نیز پرداخته می‌شود (آملی، بی تا، ص ۱۸۱؛ آشتیانی، ۱۳۶۷، ص ۲۸۷؛ سهروردی، ۱۳۸۵، ص ۲۱۱). طرفداران نظریه مطابقت آن را بر عقل سلیم و اصول متعارف استوار می‌دانند و معیار صدق و کذب را در تطابق یا عدم تطابق احکام ذهنی با عالم واقع می‌دانند (رندل و باککر، ۱۳۶۳، صص ۱۳۶-۱۴۱). این نظریه در تعریف و بیان محدوده «واقع» با اشکالاتی روبرو است؛ زیرا برخی فلاسفه دامنه واقع را محدود به عالم مادی دانسته‌اند؛ در نتیجه، امکان تصدیق قضایای ذهنی و حقیقیه طبق این تعریف وجود ندارد و نظریه مذکور نزد آن‌ها نارسا جلوه می‌کند. فلاسفه اسلامی برای رفع این اشکال، در مفهوم «نفس الامر» توسعه داده، آن را شامل هر دو ساحت عالم ماده و عالم ذهن دانسته‌اند. نفس الامر در قضایای ذهنی و حقیقیه تبیین متفاوتی دارد. در دو ساحت عالم ماده و عالم ذهن، سه نوع قضیه مطرح شده است:

- قضیه خارجی: حکم محمول بر اساس تحقق افراد خارجی موضوع است؛ مانند «سیل همه مزارع را ویران کرد».
- قضیه حقیقیه: حکم محمول بر ذات ماهیت موضوع تعلق دارد و نه صرفاً افراد خارجی مشخص؛ مانند «هر جسمی متناهی است».
- قضیه ذهنیه: حکم محمول صرفاً در ظرف ذهن موجود است؛ مانند «انسان کلی است» (صدرالمألهین، ۱۹۸۱م، صص ۳۶۹-۳۷۰).

نظریه مطابقت در فلسفه اسلامی تأکید دارد که واقع و نفس الامر در هر قضیه متناسب با نوع قضیه متفاوت است؛ بنابراین مطابقت هر قضیه با واقع با قضیه دیگر متفاوت است و صدق آن بر اساس نوع آن قضیه معلوم می‌شود. مثلاً در قضایای ذهنی، حقیقت عبارت است از تطابق قضیه با واقع خودش که در ذهن موجود است و نه تطابق با واقع خارجی؛ بنابراین، صدق در این دسته از

قضایا مربوط به عالم ذهن و نفس الامر ذهنی است (مصباح یزدی، ۱۳۶۴، ص ۲۱۹؛ مطهری، ۱۳۷۵، ص ۴۱۳؛ صدرالمألهین، ۱۹۸۱م، صص ۲۹۲-۲۹۴).

نظریه مطابقت، علی‌رغم بداهت شهودی و جایگاه محوری‌اش در تاریخ فلسفه، همواره با چالش‌های متافیزیکی عمیق روبرو بوده است. به عنوان مثال، صدق در گزاره‌هایی مانند «این میز چوبی است» مستقیماً به وجود خارجی شیء متصف به آن وصف (مثلاً میز چوبی است) وابسته است. به عبارت دیگر، صدق در اینجا همان تطابق کامل بین گزاره و واقعیت خارجی معلوم است؛ یعنی وجود میز داشتن وصف چوبی بودن، دلیل صدق این گزاره است. این وضوح و سادگی در مسائل مربوط به قضایای موجبه و مثبت، به طور کلی قابل فهم است و به لحاظ هستی‌شناختی مشکلی ایجاد نمی‌کند.

در مقابل وقتی قضایای سالبه و قضایای امتناعی بررسی می‌شوند، بحران هستی‌شناختی به وجود می‌آید؛ زیرا قضایای سالبه مانند «زید موجود نیست»، حاوی سلب وجود از چیزی است و دیگر نمی‌توان صدق آن‌ها را صرفاً بر اساس تطابق با واقعیتی خارجی سنجید که ویژگی‌های وجودی دارد. این قضایا حاکی از نیستی و عدم است و امکان انطباق شیء خارجی با آن وجود ندارد (صدرالمألهین، ۱۹۸۱م، صص ۳۶۹-۳۷۰). در چنین مواردی، بر اساس نظر فلاسفه اسلامی معیار صدق باید فراتر از واقعیت مادی و ملموس در نظر گرفته شود و شامل مفهوم «نفس الامر» نیز باشد که معنای گسترده‌تری از واقعیت را در برگیرد. نفس الامر شامل واقعیت‌های ذهنی، وجودهای مجرد و عینیات غیرمادی نیز هست؛ بنابراین، صدق قضایای سالبه و امتناعی در این چارچوب از طریق تطابق با نفس الامری فهمیده می‌شود که معرف ذات موضوع قضیه و حدود عرصه وجود آن است؛ نه صرفاً تطابق با یک شیء خارجی موجود (ابراهیمی دینانی، ۱۳۶۴، ص ۹۶؛ مطهری، ۱۳۷۵، ص ۴۱۳).

این بحران نشان می‌دهد که نظریه مطابقت به تنهایی و به مقتضای تعریف محدودش از «واقع» نمی‌تواند به درستی صدق و کذب همه انواع قضایا به ویژه موارد سالبه و امتناعی را توضیح دهد و نیازمند تعمیم و تعدیل مفهومی مانند نفس الامر برای حفظ کارآمدی در تحلیل‌های فلسفی و زبان‌شناختی است؛ در نتیجه، چالش فوق اساس نقدهای وارد بر نظریه مطابقت است. امام خمینی در چارچوب فلسفه اسلامی تلاش کرده است با ارائه نظریه‌ای جدید مشکلات نظریه مطابقت را در قضایای سالبه برطرف کند.



در جستار حاضر معضل بنیادین در این پرسش خلاصه می‌شود: سازنده صدق برای یک گزاره صادق سالبه چیست؟ به عنوان مثال، گزاره «سقراط پرواز نمی‌کند» دقیقاً با چه امری در واقعیت مطابقت دارد تا صادق شمرده شود؟ پاسخ به این پرسش، متافیزیک را به سمت یک دوراهی ناخوشایند سوق می‌دهد: یک راه، پذیرش «واقعیات منفی» به عنوان بخشی از عالم است و این همان راه حلی است که بارکرو و جگو، هرچند با اکراه فراوان، به آن تن دادند و استدلال کردند که بدون فرض چنین واقعیتی، تبیین صدق سلب‌ها ناممکن خواهد بود (barker and jago, 2011, 117-138). این رویکرد، هستی‌شناسی را با واقعیتی از جنس «نبودن» و «نفی» انباشته می‌سازد که به شدت با شهود رئالیستی مبنی بر ایجابی بودن جهان در تعارض است. از سوی دیگر، لودویگ ویتگنشتاین در رساله منطقی فلسفی خود، با تعریف جهان به عنوان واقعیتی صرفاً آتی، واقعیت‌ها را امری حقیقی و ایجابی می‌داند و واقعیات منفی را انکار می‌نماید (Wittgenstein, 1922, 204-206).

با این حال، نظریه او نیز برای تبیین صدق قضایای سالبه، نیازمند فرض یک «واقعیت کلی» است که اعلام می‌کند «این‌ها تمام واقعیات عالم هستند»؛ فرضی که خود، نوعی پیچیدگی هستی‌شناختی را به همراه دارد و از این رو، مسئله را به طور کامل، حل نشده باقی گذاشت. (Armstrong, 2004, 54-58) این معضل، که به «مشکله سازنده‌های صدق برای سلبیات» شهرت یافته، به یکی از اصلی‌ترین مناقشات در متافیزیک تحلیلی معاصر بدل گشته است.

در این مناقشه، امام خمینی رحمته‌الله با ارائه راه‌حلی مفید، مسیر بحث را به کلی دگرگون می‌سازد. ایشان با طرح مفهوم هستی‌شناختی «خلوّ صفحه الواقع» (خالی بودن صفحه واقعیت)، یک هستی‌شناسی سلبی کمینه‌گرا و دقیق را صورت‌بندی می‌کند که از تورم هستی‌شناختی ناشی از فرض «واقعیات منفی» یا «ثبوت معدومات» به کلی دور است.

این پژوهش بر این فرضیه استوار است که نظریه امام خمینی، که عمدتاً در آثار اصولی ایشان مطرح شده است، صرفاً یک موضع فنی در علم اصول فقه نیست؛ بلکه یک «تر متافیزیکی» عمیق و منسجم است. بر اساس این دیدگاه، سازنده صدق برای یک قضیه سالبه، یک «امر عدمی» در خارج نیست؛ بلکه «نبودن یک امر وجودی متناظر» در بستر کاملاً ایجابی و مثبت واقعیت است.

به عبارت دیگر، صدق سلب، از طریق بررسی جامع «صفحه واقع» و نیافتن محکی آن به دست می آید، نه از طریق یافتن یک «غیاب» یا «فقدان» دارای وجود فرضی.

پژوهش حاضر با اتخاذ روش تحلیلی - متنی و تطبیقی، می کوشد تا ابعاد و پیامدهای این نظریه را واکاوی کند. در گام نخست، مبانی منطقی - فلسفی دیدگاه امام خمینی در باب ساختار قضیه، به ویژه نقد ایشان بر محوریت «نسبت حکمیه» و جایگزینی آن با «هوهویت»، تحلیل خواهد شد. در ادامه، هستی شناسی سلبی مبتنی بر «خلو صفحه الواقع» و کار بست آن برای تبیین صدق قضایای سالبه، کاذبه و معدومات، به تفصیل بررسی می شود. در بخش سوم مقاله به ریشه یابی این اندیشه در مبانی حکمت متعالیه و عرفان نظری پرداخته می شود تا جایگاه آن در سنت فکری اسلامی مشخص شود. در نهایت، این نظریه در یک گفتگوی تطبیقی با رویکردهای معاصر در فلسفه تحلیلی، به ویژه «نظریه حذف گرایی» قرار خواهد گرفت تا ظرفیت های آن برای مشارکت در مباحث فلسفی روز آشکار شود.

۱. مبانی نظریه: ساختار قضیه سلبی از نظر امام خمینی رحمته الله علیه

راه حل هستی شناختی امام خمینی برای مسئله صدق قضایای سالبه، بر نگاه بنیادین در تحلیل منطقی «قضیه» استوار است. ایشان پیش از تبیین «مطابق قضیه» نفس قضیه را به مثابه حامل صدق بررسی می کند و نشان می دهد که فهم سنتی و رایج از ساختار قضیه، فاقد کلیت و دقت لازم است (خمینی، ۱۳۷۲، ص ۲۹۱). این رویکرد تحلیلی، که در نگاه نخست ممکن است یک نزاع درون منطقی به نظر آید، در واقع شالوده یک تحول متافیزیکی عمیق راپی ریزی می کند.

۱-۱. نقد بر محوریت «نسبت حکمیه»

بر اساس تحلیل نظریه مشهور، ساختار قضیه حملیه به سه جزء اصلی تجزیه می شود: موضوع، محمول و نسبت حکمیه. منظور از نسبت حکمیه نسبتی است که پیوند میان موضوع و محمول را برقرار می سازد و حکم به آن تعلق می گیرد. بر این اساس، تمایز میان تصور و تصدیق نیز به وجود یا عدم وجود همین نسبت بازگردانده می شود. امام خمینی این تحلیل رایج را به چالش می کشد و با قاطعیت اعلام می کند که این ساختار سه جزئی، نه تنها کلیت ندارد، بلکه در بنیادی ترین قضایا اساساً منتفی است. ایشان در آثار متعدد خود، از جمله انوار الهدایه، به صراحت بیان می کند: «قد اشتهر بینهم بل اتفقوا علی أن القضية متقومة بثلاثة أجزاء: الموضوع والمحمول والنسبة، ولكن لا يخفى أن هذا المعنى لا يصح على نحو الكلية» (خمینی، ۱۳۷۲،



ج ۱، ص ۴۳) (این تصور که قضیه از سه جزء موضوع، محمول و نسبت تشکیل شده است، هرچند مشهور و مورد اتفاق است، اما نادرستی آن بر همگان پوشیده نیست).

استدلال محوری امام خمینی آن است که «نسبت»، ذاتاً متقوم به «تغایر» دو طرف آن است؛ یعنی تنها میان دو امر متمایز و متغایر می‌توان از نسبت سخن گفت؛ حال آنکه در بخش عظیمی از قضایا، به ویژه قضایای بنیادین معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی، چنین تغایری میان موضوع و محمول وجود ندارد. این عدم تغایر، فرض وجود «نسبت» را از اساس ناممکن می‌سازد. ایشان با این مقدمه، راه را برای ارائه یک تحلیل بدیل و دقیق‌تر از ساختار قضایا هموار می‌کند.

۲-۱. «هوهوئیت» به مثابه ملاک حمل در حملیات بسیطه

نقطه عزیمت تحلیل بدیل امام خمینی، یک تفکیک کلیدی در قضایای حملیه است که عبارت است از تمایز میان «حملیات مستقیمه غیر مؤوله» و «حملیات مؤوله»:

- حملیات مستقیمه غیر مؤوله: این دسته شامل قضایایی است که محمول در آن‌ها بیانگر عین ذات، ذاتیات یا هویت موضوع است. نمونه بارز آن، «هلیات بسیطه» مانند «زید موجود» و قضایای بیانگر ماهیت مانند «الإنسان حیوانٌ ناطقٌ» است. در این قضایا، ملاک حمل و پیوند میان موضوع و محمول، «نسبت» نیست؛ بلکه «اتحاد ذاتی» و «عنیت» یا همان «هوهوئیت» است (خمینی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۷۶)؛ توضیح اینکه در واقعیت خارجی، «زید» و «وجود» او دو امر متمایز نیستند تا رابطه‌ای میانشان برقرار شود؛ زید عیناً همان وجود است. به همین ترتیب، «انسان» و «حیوان ناطق» دو حقیقت متغایر نیستند. از آنجا که قضیه، حکایتگر واقع است، در ساختار منطقی این قضایا نیز نمی‌توان از «نسبت» سخن گفت؛ زیرا نسبتی در عالم واقع وجود ندارد که این قضیه از آن حکایت کند. ملاک حمل در اینجا صرفاً «همانی» و این همانی است.

- حملیات مؤوله: این دسته شامل قضایایی است که در آن‌ها محمول، امری خارج از ذات موضوع و عارض بر آن است؛ مانند «زید له القیام» یا «الجسمُ أبيضٌ». «قیام»

عین ذات «زید» نیست و «سفیدی» عین ذات «جسم» نیست؛ بلکه این‌ها دو امر متغایر هستند که نوعی رابطه مانند حلول، اضافه یا... میان‌شان برقرار است. در این موارد، چون موضوع و محمول در نفس الأمر متغایرنند، می‌توان از «نسبت» سخن گفت. این قضایا از آن رو «مؤوله» (نیازمند تأویل و تفسیر) نامیده می‌شوند که حمل مستقیم محمول بر موضوع (مانند زید قیام) صحیح نیست و نیازمند تقدیرگرفتن یک رابط مانند «ذو» یا «کائن» است.

پیامدهای این تفکیک، بدین ترتیب است:

نخست آنکه قضایای بنیادین و اصیل از نوع اول هستند که فاقد نسبت بوده، بر «هوهویت» استوارند (خمینی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۴). این دیدگاه، در راستای مبانی حکمت متعالیه است که وجود را عین واقعیت و ماهیت را امری اعتباری می‌داند. در قضایای هلیه بسیطه، که از تحقق وجود خارجی خبر می‌دهند، خالص‌ترین شکل این همانی محقق است (طباطبایی، ۱۴۱۶ ق، ص ۱۴۴). دوم و مهم‌تر آنکه، این تحلیل نشان می‌دهد که تلاش برای یافتن «مطابق» برای «نسبت حکمیه» در تمامی قضایا، از ابتدا یک خطای روشی و مبتنی بر یک تعمیم نادرست بوده است.

۱-۳. از «مطابقت نسبت» تا «مطابقت حکایت تصدیقه»

بانی محوریت «نسبت»، تعریف کلاسیک صدق به مثابه «مطابقة النسبة للواقع» نیز اعتبار خود را از دست می‌دهد. اگر بسیاری از قضایا، به‌ویژه مهم‌ترین آنها، اساساً فاقد نسبت باشند، پس صدق آنها چگونه تبیین می‌شود؟ امام خمینی گام نهایی را برمی‌دارد و تعریف دقیق‌تر و فراگیرتری از صدق ارائه می‌دهد. ایشان مناط صدق و کذب را نه در «تمامیت نسبت»، آن‌چنان که در اصول فقه رایج است، بلکه در نفس «حکایت تصدیقه» می‌داند (خمینی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۵).

«حکایت تصدیقه» عبارت است از کل کارکرد گزاره در بیان یک خبر و ادعای ناظر به واقع، فارغ از اینکه ساختار درونی آن مبتنی بر «نسبت» باشد یا «هوهویت». بر این اساس، تعریف صدق نیز بازسازی می‌شود: صدق عبارت است از «تطابقها [أی القضية] مع نفس الواقع و نفس الأمر» (همان). این تطابق، دیگر به معنای یافتن یک جزء متناظر برای هر جزء از قضیه نیست؛ بلکه به معنای آن



است که اگر واقعیت همان گونه باشد که کل «حکایت تصدیق» ادعا می کند، قضیه صادق است، و اگر نباشد، کاذب است.

- در قضیه «زید موجود»، حکایت تصدیق، ادعای «هوهویت» میان زید و وجود است. این قضیه صادق است اگر در نفس الأمر، چنین اتحادی برقرار باشد.

- در قضیه «زید له القیام»، حکایت تصدیق، ادعای وجود «نسبت» میان زید و قیام است. این قضیه صادق است اگر در نفس الأمر، چنین نسبتی محقق باشد.

این تغییر ظریف، اما بنیادین در تحلیل ساختار قضیه و تعریف صدق، کلید فهم راه حل امام خمینی برای اشکال مطرح در قضایای سالبه است. با این مبنا دیگر نیاز نیست که «مطابق» را در یک «نسبت سلبی» یا یک «واقعیت منفی» یافت؛ بلکه پرسش اصلی این خواهد بود: «حکایت تصدیق» یک قضیه سالبه، از چه چیزی در «نفس الأمر» حکایت می کند؟ پاسخی که ایشان به این پرسش می دهد، سنگ بنای هستی شناسی ایشان در قضایای سلبی را تشکیل می دهد.

۲. هستی شناسی قضایای سلبی: تحلیل مفهوم «خلو صفحه الواقع»

پس از بازسازی بنیادین ساختار قضیه و تعریف صدق، امام خمینی ابزار مفهومی لازم برای مواجهه مستقیم با مشکل قضایای سالبه را در اختیار دارد. راه حل ایشان، که در مفهوم عمیق «خلو صفحه الواقع» تبلور می یابد، یک چرخش بنیادین از جستجوی «سازنده های صدق ایجابی برای سلب» به سمت یک «هستی شناسی سلبی» است که صدق سلب را نه در امری یافتنی، بلکه در امری نیافتنی پیگیری می کند. این رویکرد، متافیزیک را از پذیرش موجودات نامأنوسی چون «واقعیات منفی» یا «امور عدمی» رها می سازد.

۲-۱. صدق قضایای سالبه: «واقع» سلب چیست؟

پرسش کانونی قضایا در مورد قضایای سالبه همچنان پابرجاست: «حکایت تصدیق» یک قضیه سالبه، از چه چیزی در «نفس الأمر» حکایت می کند؟ اگر هر قضیه صادقی باید مطابق و سازنده صدقی در عالم واقع داشته باشد، سازنده صدق گزاره «زید قائم نیست» چیست؟ پاسخ امام خمینی به این پرسش، در این عبارت موجز و دقیق خلاصه می شود:

«فإنّها [أى السوالب] وإن لم يكن لها واقع بل قد يصدق مع عدم الموضوع أيضاً، إلّا أنّ واقعها هو خلوّ صفحة الواقع عن الهووية أو النسبة بين موضوعها و محمولها»؛ «قضایای سالبه هرچند واقعیتی [ایجابی] ندارند و حتی گاهی با عدم موضوع نیز صادق اند، اما واقع [سازنده صدق] آن‌ها، خالی بودن صفحه واقعیت از هوویت یا نسبت میان موضوع و محمولشان است» (خمینی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۶).

تحلیل دقیق این عبارت، سه لایه مفهومی را آشکار می‌سازد:

۱. صفحه الواقع: این تعبیر فلسفی، به کلیت هستی و تمامیت آنچه در نفس الأمر تحقق دارد، اشاره می‌کند. این «صفحه»، یک بستر کاملاً ایجابی و مثبت است؛ هر آنچه بر این صفحه منقوش است، از سنخ «وجود» و «تحقق» است. در این ساحت، جایی برای «فقدان‌ها»، «غیاب‌ها» یا «حفره‌های عدمی» به عنوان موجودات مستقل وجود ندارد. این تلقی، ریشه در اصل صدرایی «اصالت وجود» دارد که واقعیت را مساوق با وجود می‌داند و هر چه غیر از آن را امری اعتباری یا عدمی محض تلقی می‌کند (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ص ۳۹).

۲. خلوّ: این کلیدواژه، بیانگر نفی «یافت» است، نه «یافت موجودات منفی». به عبارت دیگر، صدق یک قضیه سالبه از طریق یک فرآیند معرفت‌شناختی - هستی‌شناختی به دست می‌آید که در آن، با بررسی جامع «صفحة الواقع»، درمی‌یابیم که آن امر وجودی متناظر با قضیه موجب (یعنی «هوویت» یا «نسبت» ادعا شده) در آن یافت نمی‌شود. «خلوّ» یا خالی بودن، یک واقعیت منفی مستقل نیست؛ بلکه وصفی است که از نتیجه جستجو در یک واقعیت کاملاً مثبت حاصل می‌شود؛ مانند اینکه گفته شود صدق گزاره «در این اتاق فیل نیست»، نه به واسطه وجود یک «فیل - نبودگی» در اتاق، بلکه به واسطه این واقعیت مثبت است که محتویات اتاق صرفاً شامل میز، صندلی و... است و در میان این محتویات ایجابی، چیزی که مصداق فیل باشد، وجود ندارد.

۳. انتفای «هوویت یا نسبت»: سازنده صدق سلب، به طور دقیق، «خالی بودن صفحه واقع» از آن پیوندی است که در قضیه موجب متناظر ادعا می‌شود.



• در قضیه سالبه غیرمؤوله مانند «زید لیس بوجود»، صدق به واسطه «خلو صفحه الواقع» از برقراری نسبت میان زید و وجود است.

• در قضیه سالبه مؤوله مانند «زید لیس له القیام»، صدق به واسطه «خلو صفحه الواقع» از وجود نسبت میان زید و قیام است (خمینی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۶).

بدین ترتیب، راه حل امام خمینی از هرگونه دوگانگی میان «واقعیات مثبت» و «واقعیات منفی و فرضی» خالی است. در این نظر تنها یک نوع واقعیت وجود دارد و آن، واقعیت ایجابی است. صدق سلب ها، یک حقیقت مرتبه دوم است که از طریق نسبت سنجی میان ادعای یک قضیه و تمامیت آن واقعیت ایجابی به دست می آید.

۲-۲. سازنده صدق برای قضایای کاذب:

این منطق قدرتمند، به سادگی برای تبیین قضایای کاذب نیز به کار می رود. کذب یک قضیه موجب، دقیقاً معادل صدق نقیض سالبه آن است؛ بنابراین، سازنده صدق برای هر دو یکی است. گزاره کاذب «این دیوار سیاه است» (درحالی که سفید است)، با چه چیزی مطابقت دارد تا کاذب باشد؟ پاسخ این است که این گزاره با هیچ چیزی از سنخ وجود یا ایجاب مطابقت ندارد و دقیقاً به همین دلیل کاذب است. «کذب» آن، نام دیگری است برای این واقعیت که «صفحه الواقع» از «هوهویت» میان «این دیوار» و وصف «سیاهی» خالی است. به بیان فنی تر، برای کذب «p»، همان برای صدق «not-p» است و سازنده این صدق، چیزی نیست جز «خلو صفحه الواقع» از آنچه «p» ادعا می کند. این راه حل، باز هم متکی بر نظریه مطابقت است و نیازی به فرض اموری غریب مانند «اعیان کاذب» یا «واقعیات غیرموجود» ندارد.

۲-۳. حل معمای مطابق «معدومات» و «ممتنعات»

ظرفیت این نظریه در مواجهه با قضایای مربوط به معدومات و ممتنعات آشکارتر می شود. پرسش این است که صدق قضیه «سیمرغ وجود ندارد» یا «شریک الباری ممتنع است» چگونه تبیین می شود؟

پاسخ امام خمینی، تعمیم همان منطق «خلو صفحه الواقع» است: این قضایا صادق اند؛ زیرا «خلو کل صفحه الواقع» در مصادیق این مفاهیم جاری است. برای تصدیق این گزاره ها نیاز به فرض یک «عالم ثبوت» معتزلی یا حتی یک «حیثیت لاشیئیت» به سبک علامه طباطبائی یعنی

با توسع اضطراری ذهن نیست (طباطبایی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۱). توضیح آنکه علامه طباطبایی با انکار «ثبوت» برای معدومات، معتقد بود که این قضایا با «نحو بطلان» و «حیثیت لاشیثیت» خودشان در نفس الأمر و به واسطه توسع اضطراری ذهن امکان مطابقت دارند. این نظر هرچند گامی به پیش بود؛ اما همچنان به عدم نوعی «حیثیت» نسبت می داد.

بر اساس نظریه امام خمینی صدق «سیمرغ وجود ندارد» صرفاً به این معناست که با پویش کامل «صفحة الواقع» (که فقط شامل موجودات واقعی است)، هیچ مصداقی برای مفهوم «سیمرغ» یافت نمی شود. سازنده صدق در اینجا، همان «تمامیت ایجابی واقعیت» است که از ویژگی خاصی، یعنی داشتن مصداق سیمرغ تهی است. این راه حل، ضمن حفظ رئالیسم و نظریه مطابقت، متافیزیک را از درگیر شدن با آن سری از هستی شناسی هایی می رهاند که با معونه زائد به دنبال تبیین «عدم» هستند.

۲-۴. مزیت هستی شناختی: اصل کمینه گرایی و تیغ اوکام

مزیت نظریه «خلو صفحه الواقع»، در پابندی آن به اصل کمینه گرایی هستی شناختی نهفته است؛ همان اصلی که اوکام نیز بر آن پافشاری می کند. این اصل ایجاب می کند که «نباید بدون ضرورت، بر تعداد موجودات افزود» (Ockham 1991, 521). نظریه امام خمینی دقیقاً به همین شکل است؛ یعنی به جای آنکه جهان را با دو نوع موجود (مثبت و منفی) یا دو مرتبه از واقعیت (وجود و ثبوت) انباشته کند، تنها به یک نوع واقعیت، یعنی واقعیت ایجابی وجود، قائل است. وی تمام حقایق سلبی، کاذب و عدمی را به عنوان حقایق مرتبه دوم تبیین می کند که از نسبت سنجی ادعاها با آن واقعیت یکپارچه و مثبت حاصل می شوند. این رویکرد، ضمن ارائه یک راه حل منسجم و قدرتمند برای یک بحران تاریخی، الگویی مثال زدنی از یک متافیزیک دقیق، کم هزینه و منطقاً استوار را به نمایش می گذارد.

۳. ریشه یابی و جایگاه نظریه در سنت اسلامی

نظریه «خلو صفحه الواقع»، هرچند در صورت بندی دقیق و کاربست منطقی اش بدیع و نوآورانه به نظر می رسد، اما ریشه در سنت فلسفی اسلام دارد. این نظریه، در واقع، برآیند و تبلور منطقی عمیق ترین اصول هستی شناختی است که در دو جریان فکری اصلی سنت متأخر اسلامی، یعنی حکمت متعالیه و عرفان نظری، به اوج کمال خود رسیده اند. تحلیل امام خمینی را می توان به مثابه استخراج دقیق ترین لوازم منطقی آن جهان بینی ها و به کارگیری آن ها برای حل یک معضل کلاسیک فلسفی دانست.



۱-۳. ریشه نظریه «خلوّ صفحه الواقع» در حکمت متعالیه

شالوده بلافصل نظریه امام خمینی، اصل بنیادین و انقلاب صدرایی، یعنی «اصالت وجود و اعتباریت ماهیت» است. این اصل که سنگ بنای کل نظام حکمت متعالیه محسوب می‌شود، مدعی است که آنچه در عالم خارج به نحو اسیل و بالذات تحقق دارد، صرفاً «وجود» است و ماهیات مانند انسانیت، سفیدی و... چیزی جز حدود و تعینات این وجودها نیستند و انتزاع می‌شوند. به عبارت دیگر، ماهیت فی نفسه، هیچ بهره‌ای از واقعیت و تحقق ندارد و در ذات خود، امری اعتباری است (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۱، صص ۳۸-۴۹).

نظریه «خلوّ صفحه الواقع» را می‌توان صورت‌بندی منطقی و تطبیق همین اصل دانست. اگر «واقعیت» عین «وجود» است و هرچه غیر از وجود، یا عدم محض است یا امری اعتباری، آن‌گاه «صفحة الواقع» که همان ساحت تحقق نفس‌الامری است، نمی‌تواند چیزی جز همان حقیقت عینی و ایجابی وجود باشد. در چنین هستی‌شناسی یکپارچه و مثبتی، «عدم» و «سلب» نمی‌توانند محملی برای مطابقت باشند؛ زیرا اصالتاً «هیچ» و فاقد هرگونه تحقق و شیئیتی هستند؛ بنابراین، تلاش برای یافتن یک «واقعیت منفی» یا «امر عدمی» به عنوان سازنده صدق، از منظر صدرایی، تلاشی است برای یافتن محملی برای امری که ذاتاً بی‌محمل است.

از این منظر، مفهوم «صفحة الواقع» امام خمینی، تعبیری دیگر از همان حقیقت واحد و مشگک وجود است که در مراتب مختلف از شدت و ضعف، از واجب‌الوجود تا هیولای اولی، تجلی یافته است. صدق یک قضیه سالبه، مانند «این شیء قرمز نیست»، در این چارچوب به این معناست که در مرتبه وجودی خاص این شیء، تعین و تجلی «قرمزی» یافت نمی‌شود. به تعبیر دیگر سازنده صدق این گزاره، کلیت همان مرتبه وجودی شیء است که فاقد این تعین خاص است. بنابراین، امام خمینی رحمته الله علیه با به‌کارگیری دقیق لوازم اصل اصالت وجود، نیاز به فرض هرگونه واقعیت یا ثبوت برای اعدام و سلب را از بین برده، متافیزیک را بر بنیاد یکپارچه و مثبت «وجود» استوار می‌سازد.

۲-۳. ریشه نظریه «خلوّ صفحه الواقع» در هستی‌شناسی ابن عربی

پیوند این نظریه با حکمت متعالیه آشکار است و ریشه‌های عمیق‌تر آن را می‌توان در هستی‌شناسی توحیدی و کل‌گرای عرفان نظری، به‌ویژه در مکتب ابن عربی، جستجو کرد. در جهان‌بینی ابن عربی،



«وجود» منحصر در حق تعالی است و عالم کثرات، چیزی جز تجلیات و تعینات اسماء و صفات او در مراتب مختلف نیست. در این دیدگاه، «عدم» فاقد هرگونه شیئیت مستقلی است و تنها به عنوان «نسبت» یا «ظَلّ» (سایه) وجود معنا می یابد. اعدام، همان «اعیان ثابتة» در حضرت علمیه حق هستند که به خودی خود، «ما شئت رائحة الوجود» و تنها در پرتو تجلی وجودی حق، به صورت مظاهر خارجی پدیدار می شوند.

مفهوم «خلوّ صفحة الواقع» قرابت زیادی با این هستی شناسی دارد. «صفحة الواقع» در تلقی عرفانی، همان «حضرت وجود» یا عالم تجلیات ایجابی حق است. یک قضیه سالبه، در تحلیل نهایی، از «عدم تعین» یک اسم الهی در یک مظهر خاص خبر می دهد. صدق گزاره «این گل سرخ نیست»، به «عدم تجلی» اسم «الأحمر» در این مظهر خاص بازمی گردد. «عدم تجلی»، خود یک امر عدمی مستقل نیست؛ بلکه وصفی است که از مشاهده کلیت تجلیات ایجابی در آن مظهر حاصل می شود.

امام خمینی در مصباح الهدایة الى الخلافة والولاية، به تبیین وثیق ترین موضوع می پردازد. ایشان با اتکای کامل به مبانی عرفان نظری، با تبیین وحدت شخصی وجود و کثرت شئون و تجلیات می پردازند. در آن چارچوب، کاملاً طبیعی است که «واقعیت» یک امر یکپارچه، ایجابی و مثبت تلقی شود و «سلب» و «عدم» به غیاب تعینات بازگردانده شوند (خمینی، ۱۳۷۶، صص ۳۱-۳۵). بدین ترتیب، می توان گفت تحلیل منطقی ایشان در آثار اصولی، در واقع، ترجمان فلسفی و صورت بندی دقیق همان شهود عرفانی است که در آن، هرچه هست، نور وجود است و تاریکی و عدم، چیزی جز فقدان نور نیست.

۳-۳. تمایز از سایر دیدگاه ها در فلسفه اسلامی

برای درک کامل نوآوری نظریه امام خمینی، مقایسه مختصر آن با راه حل های رقیب در تاریخ فلسفه اسلامی ضروری است. فیلسوفانی چون خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی، در مواجهه با مسئله صدق قضایای غیرخارجی، «نفس الأمر» را به مثابه یک «عالم» یا «وعاء» مستقل (عالم عقول مجرده) تفسیر کردند. در این دیدگاه، صور معقول کلیات در عقل فعال، سازنده صدق این قضایا هستند (حلی، ۱۴۰۷ق، ص ۶۷). این راه حل، هرچند تلاشی برای تضمین عینیت حقایق بود، اما با مشکلاتی از قبیل تبیین صدق جزئیات و همچنین شکل گیری و ایجاد یک «عالم سوم» به سبک افلاطونی روبرو شد.

نظریه امام خمینی، در مقابل، یک رویکرد کاملاً هستی شناختی است. ایشان به جای فرض یک



«عالم» جداگانه، «نفس الأمر» را به خود «واقعیت» (که همان وجود است) بازمی گردانند. «صفحة الواقع» ایشان یک عالم دیگر نیست؛ بلکه همین عالم تحقق و وجود است که به نحو یکپارچه و کلی در نظر گرفته شده است. این رویکرد، ضمن حل مسئله، از تکثیر عوالم و موجودات پرهیز می کند و با یکپارچه سازی منطق و متافیزیک، راه حلی منسجم تر و از نظر هستی شناختی کم هزینه تر ارائه می دهد. تمایز نظر ایشان با دیدگاه علامه طباطبائی که برای معدومات، «حیثیت لاشیئیت» بر اساس اضطراب ذهن قائل می شود، در همین نوع هستی شناختی نهفته است؛ به این صورت که از اعطای هرگونه «حیثیت» به عدم امتناع می شود.

۴. تحلیل نظریه خلو صفحه الواقع و تطبیق آن با فلسفه تحلیلی معاصر

نظریه امام خمینی در باب هستی شناسی سلبی، صرفاً یک راه حل برای معضل سازنده های صدق در قضایای سالبه نیست؛ بلکه یک تغییر عمیق در نحوه مواجهه با رابطه زبان و واقعیت، خصوصاً در زمینه سلب و عدم، محسوب می شود. نوآوری اصلی ایشان نه در «چه چیزی گفتن»، بلکه در «از کجا گفتن» و «چه چیزی را نادیده گرفتن» است.

امام خمینی با نقد بنیادین نسبت حکمیه، تنها یک اشکال منطقی به تحلیل سه جزئی قضیه وارد نمی کند؛ بلکه در واقع، در حال واژگون کردن یک تصور ریشه دار متافیزیکی است که زبان را همواره به دنبال رابطه در واقعیت می فرستد؛ بنابراین، اگر نسبت در قضیه هلیه بسیطه و ماهوی جایی ندارد، پس باید در فهم ما از ساختار واقعیت نیز بازنگری شود.

واقعیت در بنیادین ترین سطح خود، متعلق به نسبت نیست؛ بلکه متعلق به هویت های یکپارچه است. امام خمینی نشان می دهد که این تصور، تحمیلی است. این یعنی پیش ازین، زبان و منطق به زور بر هستی تحمیل شده است تا گمان شود هر گزاره ای، مانند «خدا هست»، باید حاوی رابطه ای در عالم خارج باشد. هستی در بنیاد خود، هوویت است، نه نسبت. نبود نسبت ها در بنیادی ترین لایه های هستی موجب یک گسست معرفت شناختی می شود. این گسست، کلید گشایش بن بست واقعیات منفی است. براین اساس اگر حمل در این قضایا هوویت باشد، دیگر به نحو اتصال محمول به موضوع نیست؛ بلکه پرده برداری از عینیت موضوع و محمول است؛ بنابراین، معنای حمل را در بنیاد خود تغییر می یابد و از یک فرآیند رابطه ساز به یک فرآیند آشکار ساز هویت تبدیل می شود.



امام خمینی با جایگزینی حکایت تصدیق به جای مطابقت نسبت در واقع، اهمیت ساختار درونی قضیه را به نفع ادعای کلی قضیه تضعیف می‌کند. این حرکت، به نوعی پیش‌بینی و تطابق با دیدگاه‌های جدیدتر در فلسفه زبان است که معنای جمله را، نه حاصل جمع معانی کلمات و ساختار نحوی، بلکه حاصل کارکرد کلی جمله در مقام ادعا یا گزاره می‌دانند. امام خمینی نشان می‌دهد آنچه که برای صدق و کذب مهم است، تمامیت آن چیزی است که از واقعیت ادعا می‌شود، نه نحوه چینش اجزای آن ادعا. با این کار، نظریه مطابقت، از چارچوب تحلیل اجزای قضیه رها می‌شود و دیگر لازم نیست برای هر نسبت سلبی در زبان، یک واقعیت سلبی در عالم خارج یافت؛ بلکه این یک ادعای کلی است که با واقعیتهای کلی نیز سنجیده می‌شود.

اما خلوّ صفحه‌الواقع نه یک گزاره توصیفی از واقعیت، بلکه یک استنتاج هستی‌شناختی و درعین حال یک راهبرد معرفت‌شناختی است. امام خمینی از نبود یک امر ایجابی (هوهویت یا نسبت) در یک واقعیت کاملاً ایجابی، به صدق قضیه سلبی می‌رسد. این استدلال به شکل زیر است:

۱. مقدمه ایجابی: صفحه‌الواقع یعنی کل وجود تنها از امور ایجابی تشکیل شده است. این مقدمه خود برآمده از اصالت وجود و توحید وجودی است.

۲. مقدمه سلبی: با جستجو در این صفحه ایجابی، مصداق ایجابی و ما بازای قضیه موجب هوهویت و یا نسبت‌ها یافت نشد.

۳. نتیجه سلبی: پس، قضیه سلبی صادق است.

این یعنی صدق سلب، نه از وجود عدم، بلکه از عدم وجود ناشی می‌شود. این تفاوت در تعبیر، بنیادین است. عدم وجود یک امر ایجابی، خود به تنهایی نیازمند سازنده صدق نیست؛ بلکه حاصل کنکاش در امور ایجابی و نیافتن چیزی است؛ بنابراین این خلوّ، به عنوان یک راهبرد معرفتی عمل می‌کند. وقتی گفته می‌شود: در این اتاق فیل نیست، نبود فیل دیده نمی‌شود؛ بلکه با دیدن بودن‌های دیگر مانند میز، صندلی، هوا و نیافتن فیل، نبودن فیل نتیجه‌گیری می‌شود. خلوّ در واقع، عدم تحقق یک انتظار ایجابی در بستر تحقق ایجابیات است. این امر، نه یک واقعیت مستقل، بلکه یک نتیجه‌گیری ادراکی است که از بررسی و کاوش در قلمرو هستی ایجابی به دست می‌آید.

نظریه امام خمینی ناشی از این مبنای فلسفی است که تأکید بر پرهیز از ورود نهادها یا موجودات



زائد و غیر ضروری در هستی شناسی دارد؛ اما این اصل در دیدگاه ایشان نه صرفاً به معنای حذف مفاهیم پیچیده یا اضافی، بلکه به معنای اجتناب از پذیرش موجودات متافیزیکی غیر لازم مانند واقعیات منفی یا دنیا‌های فرضی برای وجود معدومات است. امام خمینی نشان می‌دهد که برای تبیین صدق قضایای سالبه نیازی نیست به هستی شناسی خود چیزهای عجیب و پیچیده اضافه شود؛ بلکه می‌توان با یک رویکرد کمینه‌گرا و متکی بر کل واقعیت مثبت، این مسئله را حل کرد. این روش، نمونه‌ای برجسته از متافیزیک است که عملاً تنها به موجودات واقعاً ضروری و اجبایی پایبند است و از پیچیدگی‌ها خودداری می‌کند. این رویکرد، زیبایی شناسی فلسفی خاصی دارد که در اثر آن، جهان در بنیاد خود یکپارچه و اجبایی است و تمام نبودن‌ها صرفاً از عدم تحقق بودن‌ها ناشی می‌شوند. چنین تصویری از عالم وجود، جهان را ساده‌تر، منسجم‌تر و از نظر شهودی، پذیرفتنی‌تر می‌کند.

نظریه امام خمینی را می‌توان نه تنها ناشی از توحید وجودی، بلکه ناشی از بیان منطقی توحید وجودی دانست. وجود در عرفان، یک حقیقت واحد و منحصربه‌فرد است و هر کثرتی، صرفاً تجلی یا تعین آن وجود واحد است. عدم در این چشم‌انداز، نه یک حقیقت مقابل وجود، بلکه صرفاً عدم تعین یا عدم تجلی در یک ساحت خاص است. خلّو صفحه الواقع دقیقاً می‌گوید: صفحه واقعیت یعنی ساحت هستی تماماً تجلی وجود واحد است. وقتی چیزی نیست، یعنی تعین متناظر آن در این ساحت تجلی پیدا نکرده است؛ به عبارت دیگر منطق سلب، تابع منطق تجلی و تعینات وجودی است. این نظریه، مرزهای منطق و هستی شناسی و عرفان را درهم می‌شکند و نشان می‌دهد که چگونه یک نظام فکری می‌تواند در ابعاد مختلف خود، منسجم و یکپارچه عمل کند.

دیدگاه امام خمینی در مورد قضایای سالبه، اوج همگرایی فلسفه صدرایی، عرفان نظری و منطق است که یک بحران دیرینه فلسفی را با یک راهبرد بدیع و عمیق، حل و فصل می‌کند. این دیدگاه، تصویری از جهان ارائه می‌دهد که در آن، هر چه هست، بودن است و نبودن صرفاً غیاب یک بودن است. دیدگاه وی با وجود اینکه در سنت اسلامی ریشه دارد، یک نظریه زنده و پویاست که می‌تواند در مناقشات معاصر پیرامون مسئله سازنده‌های صدق، به طور جدی مشارکت کند و به یک موضع تاریخی صرف محدود نشود. قراردادن این نظریه در گفتگوی انتقادی با رویکردهای رایج در فلسفه تحلیلی ظرفیت‌های آن را آشکار و افق‌های جدیدی را برای هر دو سنت فکری باز می‌کند.

۴-۱. قرابت با نظریه حذف‌گرایی

نزدیک‌ترین نظریه معاصر به دیدگاه امام خمینی، «نظریه حذف‌گرایی» است که به طور مشخص توسط دیوید آرمسترانگ، یکی از برجسته‌ترین متافیزیسین‌های تحلیلی، مطرح و بسط داده شده است. آرمسترانگ، که خود از مدافعان سرسخت اصل صدق‌سازی و مخالف پذیرش «واقعیات منفی منفرد» بود، برای حل این معضل، وجود یک «واقعیت کلی» یا «واقعیت تام» را پیشنهاد کرد. این واقعیت کلی، یک واقعیت مرتبه دوم است که محتوای آن این است: «این‌ها (واقعیات اتمی مثبت) تمام واقعیات عالم هستند». به عقیده آرمسترانگ، همین واقعیت کلی، به‌تنهایی، سازنده صدق برای تمام قضایای سالبه صادق است. (Armstrong 2004, 68-75) صدق‌گزاره «پگاسوس وجود ندارد»، با این واقعیت کلی تعیین می‌شود: در میان تمام واقعیات موجود، واقعیتی که متناظر با پگاسوس باشد، یافت نمی‌شود.

شبهات میان «واقعیت کلی» آرمسترانگ و «صفحة الواقع» امام خمینی انکارناپذیر است. مشترکات دو نظریه به این ترتیب است:

از پذیرش واقعیات منفی منفرد اجتناب می‌شود.

به یک هستی‌شناسی کاملاً مثبت و ایجابی متعهد هستند.

سازنده صدق سلب‌ها در یک واقعیت مرتبه دوم و کل‌گرا جستجو می‌شود که بر تمام واقعیات مثبت عالم اشراف دارد.

هر دو به نوعی به اصل کمینه‌گرایی هستی‌شناختی پایبندند (Molnar, 2000, 72-86).

با این حال، تفاوت‌های ظریف و مهمی نیز وجود دارد. مفهوم «واقعیت کلی» آرمسترانگ، یک مفهوم نسبتاً استاتیک و منطقی است؛ یک «واقعیت» اضافی که به فهرست واقعیات عالم افزوده می‌شود تا مشکل را حل کند. در مقابل، مفهوم «خلو» در نظریه امام خمینی، یک مفهوم پویا و معرفت‌شناختی - هستی‌شناختی است. «خلو» یک «شیء» نیست؛ بلکه نتیجه یک «فعل» پویش و نیافتن است که بر بستر «صفحة الواقع» (که همان حقیقت وجود است) رخ می‌دهد. این رویکرد، به جای افزودن یک «واقعیت» جدید، بر نفس ساختار یکپارچه واقعیت تأکید می‌کند. به نظر



می‌رسد نظریه امام خمینی، که مبتنی بر یک هستی‌شناسی وحدت‌گراست، انسجام درونی بیشتری برخوردار است و به یک راه حل موضعی شباهت کمتری دارد.

۲-۴. مقایسه با نظریه ناسازگاری

یکی دیگر از رویکردهای رقیب برای حل این معضل، «نظریه ناسازگاری» است. این نظریه مدعی است که سازنده صدق برای یک قضیه سالبه مانند «این شیء قرمز نیست»، یک واقعیت مثبت دیگر است که با واقعیت ادعا شده (قرمز بودن) ناسازگار است. برای مثال، واقعیت «این شیء سبز است»، به علاوه این حقیقت ضروری که «هیچ چیز نمی‌تواند هم‌زمان کاملاً سبز و کاملاً قرمز باشد»، سازنده صدق گزاره «این شیء قرمز نیست» است. این نظریه جذابیت خود را از آن دارد که تنها به واقعیات مثبت و روابط ضروری میان آن‌ها متکی است (Ross P. Cameron, 2008, 120-125).

با این حال، این نظریه با نقدهای جدی روبرو است که نظریه «خلوّ صفحه الواقع» از آن‌ها مصون است. مهم‌ترین نقد این است که نظریه ناسازگاری نمی‌تواند صدق تمام قضایای سالبه را تبیین کند؛ به عنوان مثال، در قضایای مربوط به معدومات مانند «پگاسوس وجود ندارد»، هیچ واقعیت مثبت ناسازگاری وجود ندارد که بتواند صدق آن را بسازد. پگاسوس فاقد هرگونه وصف مثبتی است تا بتوان وصف دیگری را به عنوان وصف ناسازگار با آن معرفی کرد. در مقابل، نظریه امام خمینی به سادگی این مورد را تبیین می‌کند: این گزاره صادق است؛ زیرا «کل صفحه الواقع» از مصداقی برای پگاسوس «خالی» است. همچنین، نظریه ناسازگاری در تبیین قضایای سالبه‌ای مانند «فیلی در این اتاق نیست» که به انتفای روابط مکانی یا زمانی مربوط می‌شوند، نیز با دشواری مواجه است؛ در حالی که مدل «خلوّ» این موارد را نیز به راحتی پوشش می‌دهد (Armstrong, 2004, 80-85).

۳-۴. هستی‌شناسی کل‌گرا در برابر رویکردهای اتمیستی

فراتر از این مقایسه‌های موردی، تفاوت بنیادین میان رویکرد امام خمینی و بسیاری از رویکردهای رایج در فلسفه تحلیلی، در پیش فرض‌های متافیزیکی کلان آن‌ها نهفته است. فلسفه تحلیلی، به طور سنتی، تمایل به یک «هستی‌شناسی اتمیستی» دارد که جهان را مجموعه‌ای از «واقعیات» یا «حالات امور» منفرد، مستقل و قابل شمارش می‌بیند. در چنین چارچوبی است که پرسش از «سازنده صدق» یک گزاره خاص معنای یابد و فیلسوفان به دنبال یافتن یک «واقعیت» متناظر با هر گزاره صادق هستند.



در مقابل، نظریه امام خمینی، که برآمده از حکمت متعالیه و عرفان نظری است، بر یک «هستی‌شناسی کل‌گرا و وحدت‌گرا» استوار است. در این دیدگاه، «واقعیت» در تحلیل نهایی، یک حقیقت واحد، یکپارچه و پیوسته (یعنی وجود) است و کثرات، چیزی جز تعینات و شؤون این حقیقت واحد نیستند. در چنین چارچوبی، پرسش از سازنده صدق، ماهیتی متفاوت پیدا می‌کند. سازنده صدق یک گزاره، لزوماً یک «قطعه» یا «اتم» از واقعیت نیست؛ بلکه ممکن است خود «کلیت» واقعیت و ساختار درونی آن باشد. نظریه «خلو صفحه الواقع» دقیقاً همین دیدگاه کل‌گرایانه را به نمایش می‌گذارد. سازنده صدق برای سلب‌ها، یک واقعیت اتمی منفی نیست؛ بلکه «کلیت واقعیت مثبت» است که فاقد یک تعین خاص است.

این رویکرد کل‌گرایانه ممکن است از نظر تبیینی، قدرت بیشتری نسبت به مدل‌های اتمیستی داشته باشد؛ زیرا از ابتدا با مشکلاتی مانند «چگونگی ترکیب واقعیات اتمی برای ساختن جهان» یا «ماهیت واقعیات کلی» درگیر نیست. این دیدگاه، جهان را نه به مثابه یک «مجموعه»، بلکه به مثابه یک «کلی» یکپارچه می‌بیند و این امر، ابزار مفهومی قدرتمندتری برای تبیین پدیده‌های کل‌گرایانه‌ای مانند «سلب» و «عدم» فراهم می‌آورد. این گفتگوی انتقادی نشان می‌دهد که چگونه یک مفهوم ریشه‌دار در سنت فلسفی اسلامی نه تنها می‌تواند در مباحث معاصر مشارکت کند، بلکه می‌تواند خود پیش‌فرض‌های متافیزیکی حاکم بر آن مباحث را به چالش بکشد و بدیل‌های جدیدی را پیش روی آن‌ها قرار دهد.

❁ نتیجه‌گیری

این پژوهش با بررسی مسئله تاریخی سازنده‌های صدق در نظریه مطابقت، به‌ویژه در مواجهه با قضایای سالبه و معدومات، نشان داد که راه حل امام خمینی با طرح مفهوم «خلو صفحه الواقع» نه تنها یک بدیل هستی‌شناختی کم‌هزینه ارائه می‌دهد، بلکه انسجام درونی قابل توجهی دارد. ایشان با نقد ساختار سنتی قضیه و جایگزینی «نسبت حکمیه» با «هوهویت»، بنیان‌های منطقی نظریه خود را استوار ساخت. هستی‌شناسی مبتنی بر «صفحة الواقع» باتکیه بر اصل اصالت وجود، واقعیت را یکپارچه و ایجابی می‌داند و صدق سلب‌ها را نه از طریق امور عدمی، بلکه از طریق «نیافتن» امر متناظر در بستر واقعیت تبیین می‌کند. این رویکرد، ضمن پرهیز از پیچیدگی‌های نظریه‌های رقیب مانند پذیرش واقعیات منفی یا ثبوت معدومات، با اصل کمینه‌گرایی هستی‌شناختی نیز سازگار است.

ریشه‌یابی این نظریه در حکمت متعالیه و عرفان نظری، نشانگر تلفیق عمیق مبانی فلسفی و عرفانی است. امام خمینی با الهام از اصالت وجود صدرایی و وحدت وجود ابن عربی، «صفحة الواقع» را به مثابه تجلی ایجابی حق تعالی تفسیر می‌کند که در آن، عدم به معنای فقدان تعین خاص است، نه وجود امری سلبی. این چارچوب، علاوه بر حل معضلات فلسفی، ظرفیت زیادی برای گفت‌وگو با فلسفه تحلیلی معاصر دارد، به‌ویژه در مقایسه با نظریه حذف‌گرایی آرمسترانگ که هرچند در رد واقعیات منفی مشترک است، اما نتوانسته پویایی و کلیت نظریه «خلو» را بازتاب دهد.

در مجموع، نظریه امام خمینی با ارائه راه‌حلی نوآورانه برای مسئله‌ای دیرینه، هم در سنت فلسفه اسلامی تبارشناسی می‌شود و هم پلی میان مباحث کلاسیک و معاصر می‌زند. این پژوهش زمینه را برای مطالعات تطبیقی بیشتر فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از میراث فلسفی اسلام برای پاسخ به پرسش‌های بنیادین متافیزیک معاصر بهره برد.

منابع

منابع فارسی

۱. آشتیانی، میرزا مهدی، (۱۳۶۷)، تعلیقه بر شرح منظومه حکمت سبزواری، به اهتمام: عبد الجواد فلاطوری و مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه.
۲. آملی، محمد تقی، (بی تا)، درر الفوائد: تعلیقه علی شرح المنظومه السبزواری، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۳. ابن عربی، محیی الدین، (۱۳۷۰)، فصوص الحکم، تحقیق: ابوالعلاء عفیفی، تهران: الزهراء.
۴. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، (۱۳۶۴)، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، تهران: انتشارات حکمت.
۵. خمینی، سید روح الله، (۱۳۷۲)، انوار الهدایه فی التعلیقه علی الکفایه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.
۶. خمینی، سید روح الله، (۱۳۷۶)، مصباح الهدایه الی الخلافة و الولاية، ترجمه: سید احمد فهری، تهران: پیام آزادی.
۷. خمینی، سید روح الله، (۱۴۱۰ق)، مناهج الوصول الی علم الاصول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۸. تفتازانی، سعد الدین، (۱۴۰۹ق)، شرح المقاصد، تحقیق: عبدالرحمن عمیره، قم: منشورات الشریف الرضی.
۹. دهباشی، مهدی، (۱۳۹۵)، «تشکیک در نظریه مطابقت در صدق و کذب قضایا از دیدگاه فلاسفه اسلامی»، مجله پژوهش های فلسفی، ش ۲۰، ص ۴۵-۶۰.
۱۰. رندل، جان هرمن؛ باکسر، جاستون، (۱۳۶۳)، درآمدی به فلسفه، ترجمه: امیر جلال الدین اعلم، تهران: انتشارات سروش.

منابع عربی

۱۱. سبزواری، ملاهادی، (۱۳۶۹)، شرح المنظومه، تصحیح و تعلیق: حسن حسن زاده آملی، تهران: نشر ناب.
۱۲. سهروردی، شهاب الدین، (۱۳۸۵)، المشارع و المطارحات، تصحیح: مقصود محمدی، تهران: نشر حق یاوران.
۱۳. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، (بی تا)، الملل والنحل، تحقیق: محمد سید کیلانی، بیروت: دارالمعرفة.
۱۴. صدر المتألهین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۹۸۱م)، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۵. طباطبائی، سید محمد حسین، (۱۴۱۶ق)، نهاية الحکمة، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۶. علامه حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۰۷ق)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم: مؤسسه نشر اسلامی.

۱۷. مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۶۴)، آموزش فلسفه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۸. مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۸۳)، نامه مفید، قم: مرکز نشر حقایق.
۱۹. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۵)، شرح مبسوط منظومه، تهران: انتشارات حکمت.
۲۰. مطهری، مرتضی، (۱۴۰۶ق)، شرح مبسوط بر منظومه حکمت سبزواری، تهران: انتشارات حکمت.
۲۱. مطهری، مرتضی، (بی تا)، نقدی بر مارکسیسم، تهران: انتشارات صدرا.

منابع انگلیسی

22. Armstrong, D. M., (2004), **Truth and Truthmakers**, Cambridge: Cambridge University Press.
23. Baker, S.; Jago, M., (2012), **Being Positive about Negative Facts**, Philosophy and Phenomenological Research, vol. 85, no. 1, pp. 117-138.
24. Cameron, Ross P., (2008), **Truthmaking**, Necessity, and Ontology, London: Routledge.
25. Molnar, George, (2000), **Truthmakers for Negative Truths**, Australasian Journal of Philosophy, 78(1), pp. 72-86.
26. Ockham, William of, (1991), **Summa Logicae (Part III)**, in: P. Boehner (ed.), Philosophical Writings, Indianapolis: Hackett.
27. Russell, Bertrand, (1918), **The Philosophy of Logical Atomism**, The Monist, 28(4), pp. 495-527.
28. Wittgenstein, Ludwig, (1922), **Tractatus Logico-Philosophicus**, London: Routledge & Kegan Paul.



The rational sciences researches
Vol.2, No.1, serial No.2, spring & summer 2025

Review Article

Negative Ontology and the Truthmaker Problem for False and Negative Propositions in the Thought of Imam Khomeini: A Comparative Study with Contemporary Analytic Philosophy

Mohammad Amin Afzalzadeh¹ 



Abstract

This article examines Imam Khomeini's innovative solution to the longstanding problem of truthmakers for negative propositions. The correspondence theory faces the challenge of accounting for the truth of negative propositions—such as “Socrates does not fly”—a difficulty that has led either to the acceptance of negative facts or to the adoption of complex metaphysical solutions. Imam Khomeini offers a coherent and parsimonious solution through the concept of “khalwu ṣafḥat al-wāqī’” (the emptiness of the page of reality). According to this view, the truth of negative propositions does not arise from the existence of non-entities, but rather from the fact that the wholly positive fabric of reality is devoid of the referent of the proposition. By redefining the structure of the proposition and substituting “identity” (huwiyyah) for the “judgmental relation” (nisbah ḥukmiyyah) in foundational statements, and by emphasizing “affirmative representation” (ḥikāyah taṣdīqiyyah) as the criterion of truth, this theory prevents the proliferation of entities possessing merely hypothetical existence. This theory is rooted in the principles of Transcendent Philosophy (al-ḥikmah al-muta’āliyah)—such as the primacy of existence (aṣālat al-wujūd)—as well as the theoretical gnosis (‘irfān-i naẓarī), and it demonstrates how this perspective successfully accounts for the truth of propositions concerning non-existents (ma’dūmāt) and impossible entities (mumtani’āt). In a comparative analysis with contemporary theories, such as Armstrong’s eliminativism and the incompatibility theory, the advantages of Imam Khomeini’s approach become evident in its preservation of metaphysical coherence and avoidance of unnecessary complexities. Employing a textual-analytical methodology, this study demonstrates that Imam Khomeini’s theory not only provides an effective solution to a long-standing crisis in both Islamic and Western philosophy, but also offers a model of minimalist metaphysics—defined as the avoidance of hypothetical entities—that is systematic and capable of engaging in dialogue with contemporary debates in analytic philosophy.

Keywords: Truthmaker; Negative propositions; Negative facts; Imam Khomeini; Negative ontology; Emptiness of the page of reality (khalw ṣafḥat al-wāqī’); Identity (huwiyyah); Correspondence theory of truth.

* Received: 6 August, 2025 (1404/05/15);

Accepted: 7 December, 2025 (1404/09/16)

1. Level 4 Graduate in Islamic Philosophy and Theology, Khorasan Razavi Islamic Seminary, Mashhad, Iran.

afzalzadeh1@gmail.com

